

مشروح سخنان حجت الاسلام پناهیان در محضر رهبر انقلاب

پناهیان: بعضی‌ها با مباحث اخلاقی ترس را تئوریزه می‌کنند/ هیچ مسئول مملکتی نباید مشاور ترسویی

داشته باشد که ترس را تئوریزه کند

پناهیان: آقا امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک‌اشتر نامه می‌نویسد و می‌فرماید «از آدم ترسو مشورت نگیر. آدم ترسو کار تو را خراب می‌کند.» (نهج البلاغه/نامه ۵۳) دوستان من! بعضی‌ها ترس را تئوریزه می‌کنند، بعضی‌ها ضعیف بودن را تئوریزه می‌کنند. نمی‌گویند که ما باید ترسو باشیم، نمی‌گویند که ما باید ضعیف باشیم، یک‌جوری بالاخره طراحی می‌کنند و بیان می‌کنند که گفت «عاقلان دانند». هیچ مسئول مملکتی نباید مشاور ترسویی داشته باشد که بیاید در گوش زمره کند و ترس را تئوریزه کند، بعدش هم از آن دانش و نگاه و آگاهی راهبردی دربیانورد.

مشروح سخنان حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان در محضر رهبر انقلاب که در شب عاشورا با موضوع «**قوت و قدرت**

روحی» ایراد شده است را در ادامه می‌خوانید:

(خلاصه سخنان را از اینجا بخوانید)

از زاویه هر فضیلتی به دین وارد شوید ، به همه فضائل دیگر هم دسترسی پیدا می‌کنید

منظومه معارف دینی، مجموعه‌ای از ستاره‌های تابناک هستند که در یک شبکه بسیار منظم و مرتبط با هم، همه همدیگر را تأیید می‌کنند و هر کدام از این فضائل و خوبی‌ها که در این منظومه نورانی هستند، ما را به بقیه فضائل نیز مرتبط می‌کنند. به سراغ هر فضیلتی که می‌روی، آن فضیلت بدو یا ختماً به عنوان مقدمه یا مؤخره، شما را با دیگر فضائل مرتبط می‌کند.

از هر زاویه‌ای به دین نگاه کنید و از زاویه هر فضیلتی که سفارش شده در دین وارد شوید، به همه فضائل دیگر هم دسترسی پیدا می‌کنید. کم‌کم حس می‌کنید اجزای این منظومه چگونه با هم مرتبط هستند و هر چیزی در جای خودش و در موقعیت خودش قرار گرفته و چه نظم زیبایی دارد. همان‌طور که آدم وقتی به این کهکشان‌ها و این آسمان پرستاره، نگاه می‌کند یک نظم فوق‌العاده را مشاهده می‌کند - حالا این نظم ظاهری که ما با چشم می‌بینیم - مثلاً چرخش اینها را می‌بیند که با هم تصادف نمی‌کنند. همین نظم در منظومه معارف دینی هم وجود دارد. البته برخی از این ستاره‌ها در این آسمان پرفروغ‌تر هستند، در عین حال وقتی آدم از بالا نگاه کند، شبکه‌ای بودن آنها را درک می‌کند.

«قدرت روحی مؤمن» فضیلتی کلیدی که در برنامه‌ریزی‌های فردی و اجتماعی مورد غفلت قرار می‌گیرد

فضیلتی که دشمنان ما هیچ‌وقت از آن حرف نمی‌زنند

بنده امشب می‌خواهم در محضر شما و در این مجلس نورانی و شریف به فضیلتی اشاره کنم که وقتی به این فضیلت دسترسی پیدا کنیم، مثل یک چهارراه یا شاهراه، شما را به بسیاری از خوبی‌های دیگر مرتبط خواهد کرد. فضیلتی که گاهی از اوقات اسمش برده نمی‌شود و گاهی از اوقات در برنامه‌ریزی‌های فردی و اجتماعی مورد غفلت قرار می‌گیرد، ولی یک فضیلت بسیار کلیدی است. به عاشورا، درس‌های عاشورا و حماسه اباعبدالله‌الحسین(ع) هم ربط دارد. به ویژه به حماسه بودن واقعه عاشورا ربط دارد. **وقتی از زاویه این فضیلت به فضائل دیگر نگاه کنی، هم فضائل دیگر بهتر به دست می‌آیند، هم فضائل دیگر محکم می‌خورند و سلامت خودشان را نشان می‌دهند، یعنی به عنوان یک شاخص برای صحت فضائل دیگر عمل می‌کند و به عنوان یک تسهیل‌کننده برای به دست آوردن فضائل دیگر عمل می‌کند و برای جامعه هم برکات بسیار فراوانی دارد.**

در این منظومه، به کدام مفهوم گرانبها می‌خواهیم اشاره کنیم و بپردازیم؟ به مفهوم «قدرت و قوت روحی یک مؤمن». این فضیلت، طوری در یک مؤمن دیده می‌شود که در غیرمؤمنان دیده نمی‌شود. قوت روحی مؤمن به عنوان یک اثر روانی دین‌داری، ایمان، مبارزه با هوای نفس، و به عنوان یک اثر وضعی قرار گرفتن در چارچوب دستورات دینی و مجموعه جامعه اسلامی محسوب می‌شود. این قدرت، واقعاً چیز عجیبی است. دشمنان ما، هیچ‌وقت از این قدرت حرف نمی‌زنند. اتفاقاً در تبلیغاتشان، به روی ما هم نمی‌آورند. ما هم که خیلی از اوقات عادت‌مان این است که موضوعات مورد بحث بین خودمان را از حرف‌های آنها درمی‌آوریم که جوابشان را بدهیم، لذا چنین نعمت و فضیلت برجسته‌ای مورد غفلت قرار می‌گیرد.

ایمان، تقوا و دستورات دینی قدرت‌آفرین هستند/ معاصی نقطه مقابل قدرت و قوت روحی قرار دارند

وقتی به ایمان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ایمان قدرت‌آفرین است. همین‌طور که وقتی به تقوا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که در روایات آمده: هرکس می‌خواهد عزیزترین و پرقدرترین انسان باشد و از قوت روحی بالایی برخوردار باشد، تقوا و توکل داشته باشد. (مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ تحف العقول/ ۲۷ و مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوْتاً؛ دعوات راوندی/ ۲۹۲) وقتی که به معاصی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم معاصی نقطه مقابل قدرت و قوت روحی هستند. وقتی به دستورات دینی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بعضی از دستورات دینی، این قوت را به ما می‌دهند، بعضی از دستورات دینی هم این قوت را از ما می‌خواهند و می‌گویند: تو برای اینکه این دستور را انجام دهی، باید یک دل و جگر قرص و محکم و یک روحیه شجاعانه داشته باشی. البته این فضیلت، فضیلتی است که بنده به عنوان قوت مؤمن از آن یاد می‌کنم، ولی به تعابیر مختلف دیگری نیز می‌شود از آن یاد کرد.

امام صادق(ص) درباره قوت قلب مؤمن می‌فرماید: قوت مؤمن در قلبش است، حتی به ظاهر ضعیفش هم نگاه نکن. او دارای قدرت بسیار زیادی است. (إِنَّ قُوَّةَ الْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ أَلَّا تَرَوْنَ أَنَّكُمْ تَجِدُونَهُ ضَعِيفَ الْبَدَنِ نَحِيفَ الْجِسْمِ وَ هُوَ يَقُومُ اللَّيْلَ وَ يَصُومُ النَّهَارَ؛ من لایحضره‌القیهه/ ۳/ ۵۶۰)

علاقه جوان‌ها به مظاهر قدرت یک کشش فطری است

قبل از اینکه بیشتر از این، رابطه بین ایمان، معنویت و قدرت را بگویم، برخی از فواید قدرت را خدمت سروران خودم عرض کنم، به ویژه برای جوان‌ها که می‌بینید جوان‌ها در سنین پایین‌تر، در دوران نوجوانی و حتی جوانی، یکی از چیزهایی که خیلی علاقه دارند، به مظاهر قدرت و به ابزار قدرت‌آفرین است. مثلاً اینکه جوان‌ها به کلکسیون عکس‌های ماشین‌های قدرتمند، اسلحه‌هایی که به ظاهر قدرتی پشت‌شان نهفته است، هیكل‌های قوی، یا کسانی که برخی از ورزش‌ها را قدرتمندانه انجام می‌دهند، علاقه دارند به این خاطر است که جوان به مظاهر قدرت علاقه دارد. این همان کشش فطری است که انسان دوست دارد از ضعف فاصله بگیرد.

انسان روحاً چنین تقاضایی را در وجود خودش دارد. اگر کسی این قوت و قدرت روحی را نداشته باشد، همیشه ضعیف و ترسو خواهد بود. آدم از ترس بدش می‌آید و اتفاقاً پروردگار عالم برای اینکه ما قوی بشویم، اولین امتحانش را امتحان ترس قرار داده و فرموده است: من شما با ترس امتحان می‌کنم؛ وَ لَتَبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ ...» (بقره/ ۱۵۵) ابتلائات الهی اولش خوف است، یعنی خدا انسان را می‌ترساند - نه اینکه بترساند که آدم ترسو بار بیاید - خدا می‌ترساند تا ببیند تو چه موقع دیگر نمی‌ترسی. مثلاً اگر تو آلکی نگران آینده شوی، می‌فرماید چرا توکل نمی‌کنی؟ چرا می‌ترسی؟ اگر نگران دشمن بشوی، می‌فرماید: مقررات دست من است، دست کسی نیست، مگر به من اطمینان نداری؟ اگر مشکلات بزرگ سر راه خودت ببینی، می‌فرماید از من کمک بگیر. من قوی هستم.

اثر فردی قدرت/قدرت به انسان آرامش می‌دهد/ کسی که روحش قدرتمند باشد شهواتش کم می‌شود

خداوند متعال مکرراً در قرآن کریم از قوت خودش سخن می‌گوید. قوت فضیلتی است که به انسان آرامش می‌دهد. وقتی انسان آرامش پیدا کرد، همین آغاز خیلی از خوبی‌هاست. بعضی از انواع آرامش هستند که انسان در اثر جهالت، نادانی یا بره‌وار زندگی کردن، می‌خواهد پیدا کند، این نوع آرامش واقعاً برای انسان زشت و قبیح است. آرامشی که ناشی از قدرت روحی باشد، ارزش دارد و این آرامش یکی از برکات قدرت است. انسان اگر قدرت داشته باشد، از قدرتش احساس سرور و احساس نشاط می‌کند.

در روایات هست یکی از آثار قدرت این است که: «اگر کسی روحش قدرتمند باشد، شهواتش کم می‌شود؛ إِذَا كَثُرَتِ الْقُدْرَةُ قَلَّتِ الشَّهْوَةُ» (غررالحکم/ص ۲۸۳) اگر قدرت آدم زیاد شود، او دیگر اسیر شهوت نیست. روح قدرتمند، لذتی از قدرتش می‌برد، که باعث می‌شود شهوات در نزدش کم‌ارزش شوند.

از سوی دیگر قدرت یک رابطه مثبت هم با حکمت دارد، و حکمت هم یک رابطه منفی با شهوت دارد. (لَا تَجْتَمِعُ الشَّهْوَةُ وَالْحِكْمَةُ؛ غررالحکم/ص ۷۷۲) لذا امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: هر موقع حکمت زیاد شود، شهوات کم می‌شوند؛ کَلَّمَا قَوَّيْتُ الْحِكْمَةَ ضَعُفَتِ الشَّهْوَةُ» (غررالحکم/ص ۵۳۵)

عقل هم با قدرت ارتباط دارد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: اصل و اساس عقل و عقلانیت، این قدرت روحی است که باید انسان داشته باشد؛ أَصْلُ الْقَلْبِ الْقُدْرَةُ» (بحارالانوار/۷/۷۵) و روایات فراوان دیگری که در تحسین قدرت آمده است.

قدرت برای جامعه چه آثاری دارد؟/قدرت باعث ترس دشمن و ایجاد امنیت می‌شود

اما قدرت برای جامعه چه آثاری دارد؟ یکی از آثارش این است که دشمن از شما می‌ترسد. خداوند می‌فرماید: «تَرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ؛ بَا أَنْ (قوت)، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید» (انفال/۶۰) این کلمات بعد از آن است که خداوند می‌فرماید: «هرچقدر می‌توانید علیه دشمن قدرت جمع کنید؛ وَ أَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (همان) قدرت و اسلحه خودتان را جمع کنید، یعنی اسلحه را هم کنار قوت قرار می‌دهد، تا تا انسان به اینجا برسد که در امنیت زندگی کند.

جامعه‌ای که قدرتمند باشد و فرهنگ قدرت در آن جامعه بالا باشد، جامعه‌ای که کلیت جامعه و جوانانش قدرتمند زندگی کنند، دیگر نیاز نیست برای دفع دشمن زحمت بکشند، کافی است دشمن را بترسانند. چون دشمن مسلمان‌ها خائن است، و «خائن، ترسو است؛ الْخَائِنُ خَائِفٌ» (امام حسین (ع)؛ نزهه الناظر/ص ۸۴)

چگونه قدرت به‌دست بیآوریم؟/کسی که تقوا داشته باشد، قوی زندگی خواهد کرد

اینها نشان می‌دهد که ما چقدر به قدرت نیازمند هستیم ولی اجازه بدهید منشأ قدرت را عرض بکنم و بگویم که ما چگونه می‌توانیم قدرت را به‌دست بیآوریم، بعد چندتا نتیجه‌گیری کنیم. چگونه می‌توانیم قدرت به‌دست بیآوریم که هم آرامش و هم امنیت اجتماعی در مقابل دشمنان مان داشته باشیم؟ باز حرف خصوصی خودمان را می‌زنیم، تا هر کسی مصرف‌کننده دین است، به این نکات توجه بکند. بعد که همه توجه کردند، این مسئولین جامعه هستند که برای تقویت روحیه جوان‌ها در ساختارهای فرهنگی و اجتماعی باید نقش خودشان را ایفا کنند و از این بستر بسیار آماده برای قدرتمند شدن یک جامعه حداکثر استفاده بشود.

پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرماید: «کسی که تقوا داشته باشد، قوی زندگی خواهد کرد و اگر وسط دشمن هم زندگی کند، امنیت خواهد داشت؛ مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا وَ سَارَ فِي بِلَادِ عَدُوِّهِ آمِنًا» (دعوات راوندی/۲۹۲). حالا شما بررسی بفرمایید، بین قوت و قدرت و تقوا چه ارتباطی وجود دارد؟

بعضی‌ها از ما می‌خواهند آدم خوبی باشیم ولی منظورشان این است که «یک برده بادب باشیم!»

مواظب باشیم یک‌وقت این درس‌های اخلاق ما را آدم اخلاقی ضعیف بارنیاورند. خُب هدف کلی بحث ما که تبلیغ قدرت و قوت روحی است، به جای خودش محفوظ، اما یک سری اهدافی هم هستند که ضرورت خاص ایجاد می‌کند ما به این موضوع بپردازیم. یکی از آن‌ها همین نکته است که بعضی وقت‌ها از ما می‌خواهند آدم خوبی باشیم، اما وقتی انسان به نصایح‌شان دقت می‌کند، می‌بیند اینها منظورشان از خوب بودن - که به ما توصیه می‌کنند- این است که آهسته برو آهسته بیا، به بالای سرت کار نداشته باش، به این طرف و آن طرف هم کاری نداشته باش، حتی اگر توی سرت هم زدند صدایت درنیاید! صبور باش، متواضع باش، مهربان باش، افتاده باش...؛ یک دفعه‌ای بگو برده باش؛ یک برده بادب باش!

دوستان من! دوستان جوان! حساس باشید! شما در جهانی دارید زندگی می‌کنید که طواغیت بر این جهان مسلط هستند، لذا هر کجای جهان یک نصیحت اخلاقی دیدید، با سوءظن به آن نگاه کنید. هر کجای عالم، یک اندیشمندی، یک آدم هنرمندی، و یا یک فیلمی دیدید که توصیه اخلاقی داشت، به سمتش غش نکنید، بگویید: «صبر کن ببینم! این توصیه اخلاقی تو برای چیست؟ من ساکت باشم تا یک کسی بیاید سر من را ببرد؟ من نمی‌خواهم این قدر بچه خوبی باشم! من خوب باشم به این معنا که اگر دیگران گرگی کردند من صدایم درنیاید؟ این سکوت من، این آرامش و افتادگی من، این کار نداشتن من به ظالمان و به سلطه‌گران عالم، به آنها میدان بدهد؟!»

به کسانی که که از آن طرف دنیا پیام‌های اخلاقی می‌دهند بگویید: «شما اگر پیام مثبت اخلاقی دارید، چرا حکومت خودتان را اخلاقی نکردید؟ چرا دولتمردان خودتان را- که جنایتکارترین جنایتکاران عالم هستند - اخلاقی نکردید؟ چرا شما فقط دارید برای مردم اخلاق توصیه می‌کنید و برای حاکمان خودتان توصیه‌ای ندارید؟! اصلاً یک سبک از اخلاق مدرن یا اخلاق رواج‌یافته در میان مردم جهان، همین اخلاق است که بقیه آدم‌ها را برده باربیاورند برای قدرت‌ها. ولی ما این اخلاق را نمی‌خواهیم.

آن اخلاقی خوب است که شما را قدرتمند کند/ اهل کوفه برای توجیه ترس خود توجیه اخلاقی درست

کردند

مراقب باشید، آن اخلاقی خوب است که شما را قدرتمند کند. در روایت فوق می‌فرماید: اگر تقوا داشته باشی قوی می‌شوی. (مَنْ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا وَ سَارَ فِي بِلَادِ عَدُوِّهِ آمِنًا؛ دعوات راوندی/۲۹۲) وقتی قوی شدی، دشمن‌هایت از تو می‌ترسند و دیگر کسی نمی‌تواند سر تو را ببرد. فقط سبک دستورات دینی است که انسان را قوی بارمی‌آورد. دستورات دین انسان را اخلاقی بارمی‌آورند؛ منتها آن اخلاقی که آفت ندارد. یادمان باشد.

وقتی که عبیدالله بن زیاد وارد کوفه شد، به شمر و چند نفر دیگر گفت بروید و کسانی که با مسلم بن عقیل پیمان بسته بودند را بترسانید و به اخلاق دعوت کنید. البته کلمه اخلاق را او استفاده نکرد، ولی وقتی متن صحبت‌های آنها با یاران مسلم بن عقیل را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم حرف‌هایشان از این نوع بوده است. مثلاً اینکه: «او دارد آرامش جامعه را به هم می‌زند، او دارد جنگ راه می‌اندازد، زندگی‌تان را بکنید، چرا دنبال دردرس هستید؟» این قدر از این حرف‌های اخلاقی زدند و در کنارش مردم را ترساندند که «لشگر یزید در راه است» که

بالاخره به نتیجه رسیدند. یعنی اهل کوفه برای لشکر خودشان توجیه اخلاقی درست کردند، منتها آن اخلاقی که در پی نجات عالم از بداخلاقی نبود. بلکه اخلاقی بود که ترس‌شان را توجیه می‌کرد.

تقوا به آدم قوت روحی می‌دهد، این خیلی معنایش فرق می‌کند با اخلاق‌های دیگر. حالا در مملکت ما کلاس‌های اخلاقی معمولاً خوب هستند چون از دین استفاده می‌شوند، اما **هرجا پیام اخلاقی یا حتی پیام معنوی دیدید، بپرسید: «با این پیام اخلاقی آخرش چه می‌خواهید بگویند؟ آیا آخرش از این پیام اخلاقی حماسه حسینی و کربلا درمی‌آید یا نه؟ آیا آن قوت روحی که باعث شود آدم مقابل استکبار بایستد درمی‌آید یا نه؟» اگر این‌طور نبود، باور نکنید.**

در این جهان نباید گول حرف‌های اخلاقی را خورد/ در کشورهای غربی، خیریه‌هایی که کاری به رأس فساد و فقر ندارند، صادق نیستند

بنده گاهی این را می‌گویم و مورد انتقاد بعضی از دوستان هم قرار می‌گیرم، ولی نمی‌توانم نگویم؛ اگر گوشه و کنار عالم، این‌طرف و آن‌طرف عالم می‌بینی صندوق خیریه درست کردند. مثلاً در آمریکا و اروپا، خیریه‌هایی هست که پولدارها می‌آیند و کمک می‌کنند. اینها واقعاً اگر قصد خیر دارند، باید اول بروند دولت‌هایشان را درست کنند که ملت‌ها را فقیر نکنند. چرا آمده‌اند این پایین صدقه می‌دهند و آن رأس فاسد را رها کرده‌اند؟ نکند دارند وجدان خودشان را خفه می‌کنند؟ یا می‌خواهند مردم را آرام کنند که صدایشان درنیاید؟ این ادا و اطوارها چیست؟

امیرالمؤمنین (ع) از یک سو اهل صدقه دادن بود و از سوی دیگر محکم جلوی ظلم می‌ایستاد. مؤسسه و بنیاد خیریه که نمی‌شود سیاسی نباشد! تو چه نوع مؤسسه خیریه‌ای هستی که در آمریکا و اروپا و کشورهای غربی، داری به فقرا کمک می‌کنی بعد دولت خودت دارد کرور کرور فقیر در عالم درست می‌کند؟! یعنی دولت خودت مدام دارد کشورهای دیگر را غارت می‌کند و به‌خاطرش آدم می‌کشد، آن‌وقت تو مؤسسه خیریه و یتیم‌خانه درست کرده‌ای؟! حداقل یک اعتراضی هم به این دولت‌های ظالم بکن تا بفهمیم واقعاً دلسوز محرومین هستی! بگو چرا این‌قدر در عالم فقیر درست می‌کنید؟ نمی‌شود که یک مؤسسه خیریه، اصلاً سیاسی نباشد. پس این فقیرها را چه کسی درست کرده است؟

در این جهان نباید گول حرف‌های اخلاقی را خورد. اخلاق باید تو را قوی بار بیاورد. جانم به اباعبدالله‌الحسین (ع) که اخلاق داشت، حماسه هم داشت. اخلاق و حماسه ما با هم است. من می‌دانم اگر این حرف را بزنی، به مثابه یک روضه سوزناک است، اما روضه‌های ما همین‌گونه است که همه‌اش رویش فکر می‌کنیم.

گفته می‌شود که وقتی امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین (ع) بدن مطهر اباعبدالله‌الحسین (ع) را به خاک سپرد – حتماً شنیده‌اید: مگر به کربلا کفن به غیر بوریا نبود – تا بدن مطهر را گذاشتند، کتف حضرت معلوم شد. بنی‌اسد دیدند در میان زخم‌ها، دوتا زخم کهنه روی کتف اباعبدالله‌الحسین (ع) هست. ظاهراً پرسیدند که این زخم‌های کهنه به خاطر کدام جنگ است؟ حضرت فرمود: اینها زخم جنگ نیست، بابایم نان و خرما روی دوش‌شان می‌گذاشتند و برای یتیم‌های مدینه می‌بردند. این حسین (ع) اگر مؤسسه خیریه بزند قبول است، چون به موقعش هم می‌ایستد و شمشیر می‌کشد و دفاع می‌کند. به کفر و ظلم حمله می‌کند، و جانش را هم در این راه می‌دهد.

بعضی‌ها با مباحث اخلاقی ترس را تئوریزه می‌کنند/ وقتی چهره دین را می‌بینید، باید احساس حماسه بکنید

دوستان من! بعضی‌ها با مباحث اخلاقی ترس را تئوریزه می‌کنند؛ بعضی‌ها هم البته با مباحث علوم انسانی ترس را تئوریزه می‌کنند که آن یک نقطه دیگری از بحث ماست که به آن هم خواهیم رسید.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «اگر کسی خدا را اطاعت کند، به عزت و قدرت می‌رسد؛ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ سُبْحَانَ عَزَّ وَ قَوَّی» (غررالحکم/ص ۶۱۴) حتی اگر لازم باشد پای عزت بایستد و جانش را هم در راه خدا بدهد؛ چه بهتر. بنا بود مثلاً تصادف کند، بیماری بگیرد، سگته کند و بمیرد، حالا جانش را در راه خدا داده است و اسمش هم در تاریخ ثبت می‌شود. دشمن که نمی‌تواند جان ما را زودتر از موعدش بگیرد؛ او عددی نیست برای این حرف‌ها. اگر خدا بخواهد جان ما را به وسیله دشمن بگیرد چه بهتر، عزت‌مان هم حفظ شده است.

از امام صادق (ع) پرسیدند: «چرا مؤمن این‌قدر سفت و محکم است؟ مَا بَالُ الْمُؤْمِنِ أَحَدٌ شَيْءٌ؟» (من‌لا‌یحضره‌القیه/۳/۵۶۰) مؤمن این‌قدر با صلابت است که یک تک‌هش را هم نمی‌شود جدا کرد. حضرت فرمود: چون عزت قرآنی در قلبش است و ایمان محض در سینه‌اش است و عبد مطیع خدا و رسولش است؛ فَقَالَ لَأَنَّ عَزَّ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِهِ وَ مَخَضَّ الْإِيمَانَ فِي صَدْرِهِ وَ هُوَ عَبْدٌ مُطِيعٌ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ»

فدایتان بشوم، می‌دانید من با این عبارت دارم چه مطلبی را خدمت شما عرض می‌کنم؟ می‌خواهم وقتی چهره دین را می‌بینید، وقتی قرآن را می‌بینید، احساس حماسه بکنید. اینها حماسه‌ساز هستند.

شما با شاهنامه فردوسی چگونه برخورد می‌کنید؟ شاهنامه فردوسی طوری است که وقتی اتفاقات ساده را هم بخواهد تعریف کند، سلحشورانه تعریف می‌کند. انگار باید یک طبلی هم کنارش بکوبند که سیواش آمد و می‌خواهد توبه کند. مثلاً یک تلی از آتش را درست کردند که سیواش داخل آن برود و صداقتش را به آن پادشاه نشان بدهد و بگوید من خیانت نکردم. یعنی من می‌روم توی آتش اگر خیانت کردم، آتش من را بسوزاند. حالا وقتی فردوسی می‌خواهد بگوید: «آتش آوردند.» همین را هم به صورت حماسی می‌گوید. بعد می‌خواهد بگوید: «سیواش به درون آتش رفت» این را هم به صورت حماسی می‌گوید. چطور نگاه شما به شاهنامه فردوسی یک نگاه حماسی است؛ وقتی چهره دین و قرآن را هم می‌بینید، باید چنین احساسی داشته باشید.

مراقب باشیم قرآن و معنویت ما را این‌قدر لطیف بارنیاورد که سرمان را راحت بگرداند! / علامت مؤمن این است، که دشمن از او بترسد

دین ما حماسی است. حماسه یک اتفاق تصادفی در دین ما نیست. لذا وقتی از امام صادق (ع) می‌پرسند: چرا مؤمن این‌قدر محکم است؟ حضرت می‌فرماید: چون قرآن این کار را با او کرده است. مراقب باشیم یک‌وقت قرآن و ایمان و معنویت ما را این‌قدر لطیف بارنیاورد که سرمان را راحت بگرداند.

علامت مؤمن این است که همه از او بترسند. در دین ما ترس از خدا هست یا نه؟ بله، هست. حالا نتیجه ترس از خدا چیست؟ امام صادق (ع) می‌فرماید: «اگر از خدا بترسی، خداوند همه عالم را از تو می‌ترساند؛ مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ» (کافی/ج ۲/ص ۶۱) اما بعضی‌ها می‌گویند: نه! ما می‌خواهیم یک کاری کنیم کسی از ما نترسد! اگر مؤمن باشی، خائن‌ها و کافر‌ها و ملحد‌ها و دشمنان خدا از تو می‌ترسند، دست خودت نیست. حالا نمی‌شود ما با همه رفیق باشیم؟! نخیر، اصلاً این کار شدنی نیست. او از تو می‌ترسد. باید این‌قدر بترسد تا بمیرد. اینها از عناصر صلابت‌بخش و قدرت‌بخش و قوت‌بخش به مؤمن هستند.

ان‌شاءالله تعلیمات دینی ما در مدرسه، تعلیمات دینی ما در دانشگاه، تعلیمات عمومی این‌جوری بشود که هر موقع خواستند یک کاراکتر یا یک شخصیت دینی نشان بدهند، یک آدم گردن‌کج ضعیفی که با کمترین ضربه‌ای راحت به زمین بیفتد، نشان ندهند. چون دین به ما این را نمی‌گوید، دین می‌گوید: آدم باید قوی و محکم باشد. اینکه اخلاق اسلامی نیست. برداشت شما از اثر ایمان و کتاب و خدا و اطاعت از خدا و تقوا چیست؟

شیخ مفید نقل می‌فرماید، امیرالمؤمنین علی(ع) در جنگ جمل ایستاده بود و می‌خواست قوت روحی یارانش را تشدید کند. تعبیر حضرت را ببینید، می‌فرماید: «هر کسی کتاب و سنت الهی با او باشد، او قوی است؛ فَإِنَّ الْكِتَابَ مَعَكُمْ وَالسُّنَّةَ مَعَكُمْ وَمَنْ كَانَا مَعَهُ فَهُوَ الْقَوِيُّ» (الجمل/ص ۳۵۸) اینکه کتاب و سنت، چگونه آدم را قوی می‌کنند، ربطش بماند برای تفکر شما و تعلیمات بعدی‌مان.

امیرالمؤمنین(ع) در جای دیگری می‌فرماید: «اگر یقین داشته باشی، با همین یقینت به قوت می‌رسی؛ كُنْ مُوقِنًا تَكُنْ قَوِيًّا» (غررالحکم/ص ۵۲۸).

علی(ع): هیچ چیزی مثل مبارزه با نفس انسان را به قوت نمی‌رساند / لابد در تمام مدارس ما از ۷ تا ۱۴

سالگی تمرین مبارزه با نفس می‌کنند

یک کار دیگر هم انجام بدهی به قوت می‌رسی. همه دوستان من، جوان‌ها به ویژه، می‌توانند این را تجربه کنند. علی(ع) می‌فرماید: هیچ

قوی‌ای مثل آن قدرتمندی نیست که بر نفس خودش غالب بشود؛ لَا قَوِيٌّ أَقْوَى مِنْ قَوِيٍّ عَلَى نَفْسِهِ فَمَلِكُهَا» (غررالحکم/ص ۷۹۴)

در همه مدرسه‌ها این یاد می‌دهند، من مطمئن هستم! بالاخره سی و خورده‌ای سال است که از اسلامی بودن آنها گذشته، است و لابد باید این طوری باشد که از هفت تا چهارده سالگی تمرین می‌کنند و از چهارده سالگی به بعد در همه مدارس، جوان‌ها را با مبارزه با هوای نفس، قوی بار می‌آورند. می‌گویند بچه‌ها! شما به سن بلوغ رسیده‌اید و می‌توانید تجربه غریض و لذت‌های نفسانی را پیدا کنید. اینها را به شما نداده‌اند که زود ازدواج کنید و تشکیل زندگی بدهید، اینها را گذاشته‌اند تا مثل کیسه بوکس به آنها ضربه بزنید و محکم جلوی شما بایستید؛ یعنی از لذت‌ها چشم‌پوشی کنید، مالک نفس خودتان بشوید تا قدرت پیدا کنید؛ و الاً دلیل و زبون و ترسو می‌شوید.

صهیونیست‌ها در غرب فساد را ترویج داده‌اند تا مردمش قوی نباشند و ترسو باشند/ چگونه سه چهار

میلیون نفر می‌توانند بر سه چهار میلیارد نفر حکومت کنند؟

بگذارید یک سؤال از دوستان خودم بکنم؛ شما فکر می‌کنید در غرب که به دست صهیونیست‌ها دارد اداره

می‌شود، چرا این قدر فساد را رواج داده‌اند؟ برای اینکه مردمش قوی نباشند. برای اینکه مردم‌شان ترسو باشند تا

سه چهار میلیون نفر بتوانند بر سه چهار میلیارد نفر حکومت کنند.

یک سؤال دیگر: چرا رئیس صهیونیست‌ها در آن مصاحبه منحوسش غصه این را می‌خورد که جوان ایرانی راحت

نمی‌تواند هر موسیقی‌ای را گوش بدهد، یا هر شلواری را بپوشد؟! او چرا این حرف را زد؟ او که دنبال ضعیف بودن

ماست، او که از قوی بودن ما می‌ترسد، چرا دنبال موسیقی گوش کردن ماست؟

نکند رئیس رژیم صهیونیستی هم این سخن امام(ره) را شنیده است که فرمود: موسیقی، روح انسان را ضعیف

می‌کند؟ (صحیفه امام/ ۱۵۶/۹) آقای رئیس رژیم صهیونیستی! آیا تو واقعاً دنبال تفریح من هستی؟ آقای همه

جنایتکارهای عالم! تو غصه چه چیزی را می‌خوری؟ چرا دوست داری من موسیقی گوش کنم؟ چرا دوست داری

جوان‌های جامعه ما هرزگی کنند؟ نکند به تو یاد داده‌اند که اگر اینها دنبال موسیقی و هرزگی باشند ضعیف

می‌شوند؟ و بعد وقتی ضعیف شدند می‌آیند زیر مجموعه سلطه تو قرار می‌گیرند؟ پس هرزگی با سیاست و امنیت و

قدرت و سلطه ربط دارد؟ اگر ربط نداشت، قدرت‌های جنایتکار عالم، این قدر هرزگی را در عالم توزیع نمی‌کردند.

فکر کردی آنها دلشان برای اینکه مردم دنیا تفریح کنند، سوخته است؟ چرا حضرت امام فرمودند که موسیقی روح

آدم را ضعیف می‌کند؟ چرا جنایتکارترین جنایتکار عالم، که دوست دارد همه ضعیف باشند، غصه می‌خورد که

جوان‌های ما زیاد موسیقی گوش نمی‌دهند؟ چون او دردش این است که می‌خواهد قوت روحی را از جوان‌های ما

بگیرد.

جوان‌ها در مدرسه یک مملکت اسلامی باید قوی بار ببینند/ یکی از اهداف رفتاری که جوان مملکت اسلامی

بعد از ۱۲ سال حتماً به آن رسیده چیست؟

جوان‌ها در مدرسه‌ای که برای یک مملکت اسلامی است، باید قوی بار ببینند. یعنی باید فلسفه مبارزه با هوای

نفس را به جوان‌ها بگویند. جوان مملکت اسلامی، وقتی دیپلمش را گرفت، یکی از اهداف رفتاری که بعد از دوازده

سال، دیگر حتماً بهش رسیده این است که «رویش نمی‌شود بگوید دلم می‌خواهد» یعنی، دلم می‌خواهد در نظرش

زشت خواهد بود. چون دوازده سال در مدرسه به او گفته‌اند: هر دلم می‌خواهدی ارزش ندارد و آیا می‌توانی مقابل

دلم بخواهد بایستی، یا نه؟

حالا روایتش را می‌گوییم، کسی گوش کرد یا گوش نکرد کاری نداریم، بعداً ان‌شاءالله روان‌شناس‌ها می‌آیند و می‌گویند که خلاقیت، رشد علمی، موفقیت، توان مدیریت، و خیلی از این دست ویژگی‌ها نتیجه استعداد و هوش و حافظه نیست، بلکه مربوط به این است که آدم‌ها بتوانند مقابل هوای نفس‌شان بایستند. مثلاً اگر لذت می‌بری، نگاه نکن تا قوی بشوی! و الاً دلیل می‌شوی و می‌آیند سرت را می‌برند. آنها برای همین می‌خواهند شما ضعیف بشوی.

اگر یک مدیر فرهنگی مردم را به هرزگی بکشاند، خواه ناخواه یک عنصر صهیونیستی است / هرکس

هرزگی را رواج دهد، دنبال تضعیف جامعه است

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: «هیچ عاجزی عاجزتر از آن کسی نیست که نفسش را رها کند، که نفسش او را هلاک کند؛ لَا عَاجِزَ أَعْجَزُ مِنْ أَهْمَلٍ نَفْسَهُ فَاهْلِكُهَا» (غررالحکم/ص ۷۹۴) اگر یک مدیر مملکتی، یک مدیر فرهنگی، مردم را به لاپالی‌گری وادار کند، او خواه ناخواه

یک عنصر صهیونیستی است. بحث سلیقه فرهنگی نیست، مگر این چیزها به سلیقه است؟ اگر کسی بیاید میکروبی را در آب وارد کند و

باعث شود همه مردم یک شهر مریض شوند، آیا دشمن نیست؟ این خودش دشمن است، لازم نیست دشمن باشد. اگر یک کسی بیاید

هرزگی را تقویت کند، میدان بدهد، او چه کار دارد می‌کند؟ دارد مملکت را ضعیف می‌کند. این جوروی نگاه کنید! اینها بحث سیاسی نیست،

اینها بحث‌های اولیه انسانی است.

انگار دوتا نظر فرهنگی وجود دارد! چه نظری؟ جای نظر دیگری وجود ندارد کنار سخن امیرالمؤمنین(ع)؛ و کنار حرف‌های ثابت‌شده با علوم

تجربی. آن کسی که دارد هرزگی را میدان می‌دهد، او تابع یک اندیشه یا تفکر یا طرز تلقی یا سلیقه نیست. کسی که هرزگی را رواج بدهد، از

قلیان شروع کند تا انواع و اقسام خزعبلات و مزخرفات و هرزگی‌ها، او دنبال تضعیف مردم و تضعیف جامعه است.

ما دین می‌خواهیم یعنی چه می‌خواهیم؟ یعنی قوت و قدرت می‌خواهیم. قدرت هم یک زبان بین‌المللی است. در همه فیلم‌های عالم وقتی

می‌خواهند یک کاراکتری را محبوب نشان بدهند - حداقل در ظاهر - مثلاً یک قلدری را نشان می‌دهند که هزار نفر را می‌کشد و مردم هم

از دیدنش کیف می‌کنند. می‌گوید بارک‌الله! بزن!

در همین کربلای ابا عبدالله‌الحسین(ع) ما در میان اصحاب ابا عبدالله‌الحسین(ع) از همه بیشتر، شیفته ابا الفضل العباس هستیم. عباس(ع)

قدرتمند است و این قدرت لذت‌بخش است؛ امان از وقتی که عباس به زمین افتاد....

چون برای جوان‌هایمان قدرت می‌خواهیم، می‌گوییم گناه نکن چون ضعیف و ترسو می‌شوی/ هرزگی عامل ضعف و زبونی غربی‌ها/ چه چیزی مردم غرب را نظم داده؟

ما برای تک تک جوان‌هایمان قدرت می‌خواهیم. لذا می‌گوییم: گناه نکن چون ضعیف و ترسو می‌شوی! با جمعی از دانشجویان در یکی از کشورهای غربی بودیم، گفتیم من می‌خواهم با شما این قصه را مطالعه کنم، با هم رفتیم توی خیابان‌ها، رفتیم توی زندگی‌شان، به آنها گفتیم اینها در اثر قمار و می‌گساری و دانس و این چیزهایی که رایج است، افراد ضعیف و زبونی شده‌اند. لذا قدرت‌ها بر اینها سیطره دارند. نگویید اینها آدم‌های منظمی هستند، دقیق نگاه کنید. چه چیزی آنها را نظم داده است؟ من در یکی از دانشگاه‌هایشان در جمع ضد انقلاب‌ها این حرف را زدم، وقتی برگشتم یکی از ضدانقلاب‌ها آمد جلو، در گوش من گفت: فلانی! این حرفت را قبول دارم، من پنج درصد ترسی که اینجا از پلیس کانادا دارم، اگر در ایران از خدا داشتیم، کارم به اینجا نمی‌کشید!

ملت‌هایی را با هرزگی، ضعیف و زبون بار آورده‌اند. البته در زبان و حرف زدن، کم نمی‌آورد، می‌دهند دست چند نفر و این ضعف و زبونی را برای خودشان تئوریزه می‌کنند و اسمش را می‌گذارند آزادی! بعد برایش مکتب درست می‌کنند و توجیه عقلانی برایش می‌آورند، البته فقط عقل تجربی آدم‌های بی‌عقل اینها را می‌پذیرد.

هرکس از غیر خدا نترسد، قوی‌ترین می‌شود/ جوان‌ها! غلبه بر خواب سحر، تو را قوی می‌کند

امام رضا(ع) می‌فرماید: «هرکس می‌خواهد قوی‌ترین انسان‌ها باشد، بر خدا توکل کند؛ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (تحف العقول/ص ۲۷ و فقه الرضا/ص ۳۵۸) - دوستان در جریان هستند که بنده دارم قوت روحی را تبلیغ می‌کنم. از این زاویه و از این برش می‌خواهیم به معنویت، اخلاق، سیاست، فرهنگ، و همه چیز بپردازیم. - بعد پرسیدند: حالا حد توکل چیست؟! «و سئِلَ عَنْ حَدِّ التَّوَكُّلِ» امام رضا(ع) فرمود: «غیر از خدا دیگر از هیچ‌کسی نترسی؛ لَا تَخَافُ سِوَاهُ» بابا! خیلی خطرناک می‌شود اگر غیر خدا از هیچ‌کس نترسی! این طوری خودت می‌شوی انرژی هسته‌ای! تو را چه جوری مهارت کند؟ لاف از یک چیزی بترس! از هیچ‌کسی غیر از خدا نمی‌ترسد، این فقط وظیفه‌اش را انجام خواهد داد.

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «قوی‌ترین انسان‌ها کسی است که بر نفس خودش سلطنت دارد؛ أَقْوَى النَّاسِ أَغْلَمُهُمْ سُلْطَانًا عَلَى نَفْسِهِ» (غررالحکم/ص ۲۰۴) جوان‌ها! سحرها برای نماز شب بلند شوید ببینم! یا علی! بلند شو بر خوابت غلبه کن، این تو را قوی می‌کند. بر نفس خودت غلبه کن.

شهید برجسته‌ای که برای مبارزه با نفس وسط بازی فوتبال از زمین بیرون آمد/ درکنار گریه و دعای کمیل شهدا، قدرتش را هم نشان دهید

تا صبح هم اگر بنشینید اینجا من از شهدا برایتان مثال می‌زنم - مثلاً شهید سید مصطفی صفوی، داشت بازی می‌کرد، فوتبالتش بسیار عالی بود، درس طلبگی می‌خواند می‌گفت برای اینکه پدر و مادرم ناراحت نشوند مجبور هستم معذم را بیست بگیرم، بیست هم می‌گرفت، آن هم در دبیرستان. خوش تیپ، خوش قیافه، پُر رفیق، فوتبالتش هم عالی بود، داشت بازی می‌کرد، از بازی یک دفعه‌ای آمد بیرون. همه‌ی بچه‌ها به‌هم ریختند، آقا مصطفی! خواهش می‌کنم، بیا بازی کن. گفت نه! من الان یک طوری شده نمی‌توانم! بنده چون با او یک کلاسی با هم‌دیگر داشتیم، به او گفتم: چه شد آقا مصطفی؟! چرا بازی نمی‌کردی؟ گفت: دیدم برای نفسم دارم توپ می‌زنم! دیدم دوست دارم گل بزنم تا رویشان را کم کنم. لذا دیگر بازی نکردم، چون دیدم این بازی مرا خراب می‌کند!

ای خدای شهید مصطفی صفوی! تو شاهدی. نامه‌هایش هست؛ او و خیلی از شهدای دیگر. من تقاضا می‌کنم آنهایی که شهدا را نشان می‌دهند، دعای کمیل و گریه‌شان را نشان می‌دهند، در کنارش قدرت این شهدا را هم نشان بدهند تا جوان‌ها اشتباه برداشت نکنند یک‌وقت نشان ندهید که رزمندگی لطیف است، بعد کنار لطافتش قدرتش را نشان ندهید، این برداشت اشتباهی می‌شود. او که دارد گریه می‌کند، در واقع دارد قوی می‌شود. در آیه کریمه قرآن می‌فرماید بیا استغفار کن، من قدرتت را افزایش بدهم، (وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ؛ هود/۵۲) او که دارد دعای کمیل می‌خواند، دارد قوی می‌شود. قوت روحی‌اش را در یک سکانسی بالاخره نشان بده، یعنی در شخصیت‌پردازی داستان را به یک جایی برسان که نشان بدهی این شیرمرد است. نتیجه دین را این جوری ببینند. و آلاً جبهه و جهاد و شهادت و اینها را تعریف نکرده‌ایم. حتی وقتی می‌خواهید از مظلومیت حرف بزنید، قدرت یادتان نرود. قوت روحی شهید یادتان نرود!

خیلی روایت برایتان آورده‌ام - فکر کنم توضیحاتم زیاد شد. نمی‌خواستم جسارت کنم و این قدر توضیح بدهم، ولی جوان‌هایی که من در جلسه می‌بینم و عزیز دلمان هم تماماً اجازه می‌دهند که بنده محکم با جوان‌ها صحبت کنم تا این احساس، باید درشان ایجاد بشود. بزرگترها که خدمتشان درس پس می‌دهم.

قدرت روحی فوق‌العاده است

امام صادق(ع) می‌فرماید: «هیچ بدنی در انجام آنچه نیت بر آن قوی باشد، ناتوان نیست؛ مَا ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةَ» (من لایحضره الفقیه/۴/۴۰۰) نیت وقتی قوی شد، ده برابر از بدن کار می‌کنند. اصلاً امام صادق(ع) می‌فرماید: مؤمن قوتش را از غذا نمی‌گیرد، بلکه از روحش می‌گیرد. (إِنَّ قُوَّةَ الْمُؤْمِنِ فِي قَلْبِهِ أَوْ تَرَوْنَ أَنَّكُمْ تَجِدُونَهُ ضَعِيفَ الْبَدَنِ نَجِيفَ الْجِسْمِ وَ هُوَ يَقُومُ اللَّيْلَ وَ يَصُومُ النَّهَارَ؛ من لایحضره الفقیه/۳/۵۶۰)

گفتند یا امیرالمؤمنین! شما وقتی در خیبر را از جا کندید، آیا با قدرت بدنی بود یا با قدرت روحی؟ فرمود با قدرت روحی‌ام بود. (بحارالانوار/۴۷/۵۵) قدرت روحی فوق‌العاده است. کاری نکنیم که از آن طرف دنیا بیایند برای ما فیلم پخش کنند و بگویند این مثلاً فلان ورزش را انجام می‌دهد، تمرکز می‌کند و فلان قدرت را دارد. معنویت، قدرت‌هایی که به انسان می‌دهد که فوق‌العاده بیشتر از آنهاست. حیف است جوان‌های ما از این قدرت‌ها خبر نداشته باشند. حالا ببینید رفتار انسان‌های قدرتمند را چند نمونه‌اش را به شما نشان بدهم، کم‌کم برویم کربلا. خدا شاهد است اگر چنین برداشتی از کربلا نداشته باشی، نمی‌توانی عمیقاً برای ابا عبدالله(ع) بسوزی.

پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمود: «لَا يُحَقِّرَنَّ أَحَدُكُمْ نَفْسَهُ؛ هیچ‌کس خودش را تحقیر نکند، چرا خودتان را تحقیر می‌کنید؟» گفتند: «یا رسول‌الله! ما چگونه خودمان را تحقیر کردیم؟ کَيْفَ يُحَقِّرُ أَحَدُنَا نَفْسَهُ؟» فرمود: «شما می‌دانید در یک زمینه‌ای خدا نظری داده است و لازم است نظر خدا را در جایی بگویید؛ بَرَى أَمْرًا لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ مَقَالٌ، ثُمَّ لَا يَقُولُ فِيهِ فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ فِي كَذَا وَ كَذَا فَيَقُولُ خَشْيَةَ النَّاسِ» از مردم نترسید. اینجاست که خدا به شما می‌فرماید: «از من بترسید نه از مردم؛ فَإِيَّايَ كُنْتُ أَحَقَّ أَنْ تَخْشَى» (میزان الحکمه/۴/۱۲۹۲) تو اگر حرف خدا را زنی، در واقع خودت را تحقیر کرده‌ای. اگر این حرف خداست باید محکم پایش بایستی.

در فضای تبلیغی، آموزشی و تربیتی ما به عنصر «قوت روحی» بی‌توجهی شده

در این فضای تبلیغی و آموزشی و تربیتی که ما داریم، این قوت روحی یک عنصری است که به آن بی‌توجهی شده است. خدا! قوت روحی آحاد امت اسلامی را افزایش عنایت بفرما. یکبار عزیزمان یک جمله‌ای را فرمودند: شهدا مظهر قدرت اسلام هستند. چند نفر از شما

می‌توانید برایش انشاء بنویسید، توضیح بدهید؟ جوان‌ها از من می‌پرسند قدرت شهید یعنی چه؟ ارتباطش یک کمی روشن نیست. چون ما خوب بیان نکرده‌ایم. خدایا! قوتی که در اصحاب حضرت ولی‌عصر(عج) هست در دل‌های ما قرار بده!

اجازه بدهید من یک روایت هم بخوانم - از این روایت‌هایی که دیگر نمی‌رسیم برایتان بخوانم - بعد بروم سراغ دولتمردان و آنهایی که دارند جامعه را اداره می‌کنند، از قوت و قدرت برای آن سروران خودمان هم عرض بکنم.

امام صادق(ع) می‌فرماید: وقتی پرچم حضرت به اهتزاز درمی‌آید، همه مؤمنان این جوری می‌شوند که قلب‌شان مثل پاره‌های آهن می‌شود؛ **فَإِذَا هَزَّهَا لَمْ يَبْقُ مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ** (غیبت نعمانی ۳۱۰). دوستان دقت کنند که چرا امام صادق(ع) یاران و اصحاب حضرت را این جوری توضیح می‌دهند؟ وقتی پرچم حضرت به اهتزاز درمی‌آید، قوت قلب مؤمنان، این قدر زیاد می‌شود. حالا چرا می‌فرماید پاره‌های آهن؟ کسی که قلبش قوت نداشته باشد، وقتی استرس بگیرد قلبش یک لرزه‌ای پیدا می‌کند، اما وقتی مثل پاره‌های آهن شد دیگر این قلب تکان نمی‌خورد، بعد می‌فرماید **«يُبْصِلُ الْمُؤْمِنُ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا»** به هر مرد مؤمنی قدرت چهل مرد داده می‌شود. آقایان منتظر! منتظرین حضرت! این قوت و قدرت را در خودتان ایجاد کنید، دیگر روایت **«المؤمن كالجبل الراسخ»** بماند.

علی(ع): از آدم ترسو مشورت نگیر / هیچ مسئول مملکتی نباید مشاور ترسویی داشته باشد که ترس را تئوریزه کند

بنده یکی دو تا عرض مختصر دارم. آقا امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک‌اشتر نامه می‌نویسد و می‌فرماید: **«از آدم ترسو مشورت نگیر. آدم ترسو کار تو را خراب می‌کند.»** (لا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ... وَلَا جَبَانًا، يُضِعُّكَ عَنِ الْأُمُورِ؛ نهج البلاغه/نامه ۵۳) دوستان من! بعضی‌ها ترس را تئوریزه می‌کنند، - بعداً بیا مقالاتش را بهت نشان بدهم! - بعضی‌ها ضعیف بودن را تئوریزه می‌کنند. نمی‌گویند که ما باید ترسو باشیم، نمی‌گویند که ما باید ضعیف باشیم، یک جوری بالاخره طراخی می‌کنند و بیان می‌کنند که گفت **«عاقلان دانند»**. هیچ مسئول مملکتی نباید مشاور ترسویی داشته باشد که بیاید در گوشش زمزمه کند و ترس را تئوریزه کند، بعدش هم از آن دانش و نگاه و آگاهی راهبردی دربیآورد.

آیه شریفه **«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»** (انفال/۶۰) را که برایتان خواندم، **«وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»** این قسمت آیه جالب است، خواستم توضیح مفصلی بدهم وقت گذشت. ولی دقت کنید! می‌فرماید **«أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»** هر چقدر قوت می‌توانید جمع بکنید، روحی، مادی، معنوی همه قدرت و اسلحه‌هایتان را هم آماده کنید، دشمن از شما باید بترسد، دشمن خدا و دشمن شما؛ باید از شما بترسد. در ادامه آیه می‌فرماید: **«وَأَخْرَيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ»** دیگر چه کسانی باید از شما بترسند؟ شما دشمنان دیگری هم دارید که هنوز نمی‌شناسید آنها را **«اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ»** خدا آنها را می‌شناسد. عزیزم! محکم و قوی باش تا دیگر اذیت نشوی، یک کسان دیگری هم ازت حساب می‌برند، دیگر اصلاً زحمت نمی‌افتی. عجب خداوند متعال به فکر بندگان مؤمن خودش هست. و چقدر آنها را محکم می‌کند!

هر دولتی که دین او را احاطه کند، این دولت قدرتمند خواهد بود

نامه امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک‌اشتر را برایتان عرض کردم، در یک سخن دیگری امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: **«هر دولتی که دین او را احاطه کند، این دولت پیروز می‌شود، این دولت قدرتمند خواهد بود؛ صَبْرُ الدِّينِ حِصْنٌ دَوَائِبِكَ وَ الشُّكْرُ جِرٌّ بَعْمَتِكَ فَكُلُّ دَوْلَةٍ يَحُوطُهَا الدِّينُ لَا تَغْلِبُ»** (غررالحکم/ص ۴۱۹) البته می‌دانم این کلمه دولت در اینجا مساوی با دولت به این معنای فعلی ما نیست، ولی این دولت هم می‌تواند یک مصداقی از آن دولت قرار بگیرد. علی(ع) می‌فرماید باید این جوری باشند. در سخن دیگری از حکمت‌های امیرالمؤمنین علی(ع) هست که می‌فرماید: چند چیز با همدیگر باید جمع بشود تا قدرت حکومت استحکام پیدا کند: قوت سلطان، قوت دین، قوت حکمت. اینها اگر کنار همدیگر قرار بگیرند، یک دولت مقتدر درست می‌کنند. **«لَا تَنْفَكُ الْمَدِيْنَةُ مِنْ شَرِّ حَتَّى يَجْتَمِعَ مَعَ قُوَّةِ السُّلْطَانِ قُوَّةُ دِيْنِهِ وَ قُوَّةُ حِكْمَتِهِ»** شرح نهج البلاغه/۲۰/۲۵۸

امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: **«هر کسی که دولت و قدرتش را در خدمت دینش قرار دهد، همه قدرتمندان و حاکمان فرمانبردار او می‌شوند؛ مَنْ جَلَّ مَلِكُهُ خَادِمًا لِدِيْنِهِ اِنْقَادَ لَهُ كُلُّ سُلْطَانٍ»** (غررالحکم/ص ۶۵۵) خیلی کلمات در این باره هست، ان‌شاءالله خداوند متعال به همه ما یاری کند فرهنگ‌مان سرشار از قوت روحی بشود، بعد به معصیت که نگاه کنیم بگوییم این می‌خواهد ما را ضعیف کند؟! این جوروی نگاه کنیم؟ بدانیم خودمان را از کجا باید قوی کنیم.

دولتمردان هم در مقام تربیت، در مقام ترویج فرهنگ، در مقام این مسائل، دنبال تقویت جوان‌ها باشند. جوان‌هایی باشند که ان‌شاءالله بتوانند در جامعه قوی، پای رکاب حضرت قرار بگیرند. عرضم تمام، برویم کربلا.

روضه شب عاشورا / آیا دل‌های ما برای جانبازی برای امام حسین(ع) آماده است؟

آقا اباعبدالله الحسین(ع) امشب اول یاران‌شان را امتحان کردند. ببینید الان شب عاشورا است، شما در مقابل این سؤال‌های اباعبدالله الحسین(ع) چه جوابی می‌دهید؟ شنیدم یک طلبه‌ای می‌گفت که ما به رفقایمان گفتیم شب عاشورا وصیت‌نامه بنویسند، بچه‌ها ببینم جگرش را دارند یا نه! فرض کن فردا می‌خواهی شهید بشوی، البته وصیت‌نامه نوشتن همیشه مستحب است. گفتیم کار قشنگی کردی، جالب است. گفت: **«وصیت‌نامه است دیگر، اینها که شهید نمی‌شوند! حالا نمی‌خواهند از دنیا بروند. گفتیم دست‌شان را به سمت قلم بیرم تا یک کمی حس خیمه اباعبدالله الحسین(ع) به آنها دست بدهد. همین جوری فقط شعار ندییم برویم، جدی‌اش کنیم.»**

اباعبدالله الحسین(ع) اصحابش را جمع کرد، فرمود همه‌تان فردا کشته می‌شوید، اگر می‌خواهید بروید، بروید. آیا دل‌های ما برای جانبازی برای اباعبدالله الحسین(ع) آماده است یا نه؟ امشب شهادت‌نامه عشاق امضا می‌شود، دلت قوی هست یا نه عزیز دلم؟! احساس می‌کنم شب عاشورا این قدر امام حسین(ع) محکم این حرف را فرمود، که کسی جرأت نکرد حرف بزند. لذا آقا برگشت فرمود: عباس! با تو هم هستم! دیگر همه حساب کار خودشان را کردند، یعنی بحث تعارف نیست. شاید هم این یک اشاره‌ای بود که عباس! اول تو بگو.

ابالفضل العباس(ع) عرضه داشت: آقا جان! یعنی ما بعد از تو زنده بمانیم؟ نفس بکشیم؟ دیگر بعد از عباس(ع)، اصحاب حضرت یکی یکی اعلام وفاداری کردند، بعد از اینکه اعلام وفاداری کردند، امام حسین(ع) پرده را از جلوی چشم اصحابش کنار زد، بهشت و جنت و رضوانی که در انتظارشان هست را به آنها نشان داد. آقا! اینها یک قدرت داشتند، ده برابر شد. من نمی‌دانم وقتی روایت هست که پرده را زد کنار و بهشت‌شان را نشان داد، چه قسمتی از بهشت را نشان داد؟ آنها در بهشت چه دیدند؟ جز چهره نازنین رسول خدا(ص)، امیرالمؤمنین(ع) فاطمه زهرا(س) و اولیاء خدا؟ اینها دیدنی‌ترین قسمت‌های بهشت هستند.

اصحاب امام حسین(ع) خیلی محکم شده بودند. این وسط قاسم بن الحسن(ع) مدام دور عمو می‌گشت، عمو! من چه؟ عمو! من چه؟ من هم کشته می‌شوم؟ فرمود عزیزم! مرگ پیش تو چگونه است؟ گفت: **«أَخْلَى مِنَ الْأَسَلِ عُمُوجَانُ!»** چون همه هیجان‌زده شده بودند، قاسم بن الحسن(ع) هم بچه شیر است، عمو! من چه؟ آن وقت اباعبدالله الحسین(ع) آخرش هم دلش نیامد صریحاً بفرماید **«بله عزیزم! تو هم به شهادت می‌رسی.»** لذا فکری کرد، فرمود **«عزیزم! نه تنها تو کشته می‌شوی، بلکه علی اصغر هم کشته می‌شود.»** با این جمله، قاسم آتش گرفت به هم ریخت. اگر می‌خواهی فریاد بزنی این جمله را بشنو! یک دفعه‌ای قاسم بن الحسن(ع) صدا زد **«عمو! مگر دشمن به اهل حرم حمله می‌کند؟! ... لا اله الا الله»**

اولین دسته وفاداری ...

اصحاب حضرت پراکنده شدند، حضرت رفته بود کنار خیمه‌ها، خم شده بود و خارهای مغیالان را از روی زمین جمع می‌کرد، یکی از اصحاب حضرت آمد. آقا یک نگاهش کرد، - قلب قوی باید داشته باشی عزیزم! ایمان باید بهت قلب قوی بدهد، بعد این قلب قوی بهت اخلاق بدهد. قلب قوی بهت ایمان داده یا نه؟! شجاع، جان برکف، اهل ایثار - آقا گفت این یارم را هم یک امتحان بکنم، یک نگاهش کرد،

بهش فرمود: «فلانی! آن دور دورها را در افق می‌بینی؟ آن تپه ماهورها را در پشت دشمن نگاه کن. دوست داشتی آنجا باشی و از خطر مرگ آسوده باشی؟» خودش را انداخت روی قدم‌های حسین(ع)، گفت: «آقا جان! من را می‌خواهی بیرون کنی؟! آقا! من هستم. نه! دوست نداشتم اونجا باشم.» فرمود: «آسوده بودی ها!» گفت: «آقا! من آن آسودگی را نمی‌خواهم.»

بعد آقا بهش فرمود که خب پس من امشب می‌خواهم بروم خیمه‌ی خواهرم زینب «امشبى را شه دین در حرمش مهمان است.» دنبال اباعبدالله‌الحسین(ع) رفت و تا پشت خیمه مشایعت کرد و برگشت. تا برگشت یک دفعه‌ای به گوشش خورد که زینب کبری(س) فرموده باشند: «حسینم! یارانت را امتحان کرده‌ای؟ آیا محکم هستند؟» چون این زینب تجربه دارد، سجاده از زیر پای امام حسن مجتبی(ع) کشیده‌اند.

امام حسین(ع) فرمود: «بله خواهرم! زیر آسمان کبود مانند یاران من نیستند.» این صحابه‌ی جلیل‌القدر امام حسین(ع) آمد پیش حبیب. دید حبیب نشسته با اصحاب خوشحال هستند و خودشان را برای فردا آماده می‌کنند، گفت حبیب! چه نشسته‌ای؟ بیچاره شدیم. گفت چه خبر شده؟ ما دیگر چه غصه‌ای داریم؟ گفت بلند شو! زینب(س) نگران است. زینب یک چنین سوالی از حسین(ع) می‌پرسید. حبیب‌بن مظاهر اصحاب را جمع کرد، فرمود همه‌تان جمع بشوید. همه جمع شدند، بنی‌هاشم هم آمدند. با ادب آمد گفت: «آقایان! من شما را صدا نزدم، فقط نوکرها و غلام‌ها بیایند. ما یک کاری داریم.»

اولین دسته‌ی وفاداری تشکیل شد، از فردا شبش دسته‌ی عزاداری باید تشکیل می‌شد. آمدند پشت خیمه و گفتند: «السلام علیکم یا اهل بیت النبوه» یعنی آمدند اعلام وفاداری کردند. این را عمداً گفتیم! می‌خواهم امشب معنای دسته‌ی عزاداری‌ات و معنای این اعلام وفاداری را ببینی؛ ان‌شاءالله حجت‌بن‌الحسن‌العسگری(عج) اسم تک‌تک‌تان را یادداشت کند. از پشت پرده غیبت؛ شما در محضر عزیز دلمان حرف بزنید.

فلسفه‌ی عزاداری‌ها این است که ان‌شاءالله برای آقایمان سرباز بشویم. وقتی اصحاب گفتند: السلام علیکم، امام حسین(ع) بیرون آمدند و فرمودند چه خبر است؟ چرا جمع شده‌اید عزیزان من؟ گفتند: آقا! اجازه می‌دهید ما از پشت پرده‌ی خیمه دو کلمه با خانم زینب(س) حرف بزنیم؟ یادتان باشد این آخرین بار است که کسی از پشت پرده با زینب(س) حرف می‌زند. آقا فرمودند بگویید؛ بعد یکی یکی شروع کردند به اظهار وفاداری کردن. ما اگر هفتاد جان داشته باشیم... - یک جمله‌ی دیگر عرضم تمام - نوشته‌اند که یک دفعه‌ای آقا اباعبدالله‌الحسین(ع) فرمود: اصحاب من! یک لحظه صبر کنید، یک لحظه صبر کنید. بعد فرمودند زینبم! بگو دخترها بیایند؛ بگو بچه‌ها بیایند برای آخرین بار قلب‌شان آرام بگیرد...

